**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه417 – 13/ 12/ 1399 تفصیل بین شک در مقتضی و رافع /اقوال /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسۀ گذشته به این مطلب اشاره شد که به نقل مرحوم خوئی از مرحوم شیخ انصاری، اشکال جریان استصحاب در احکام شرعی مستند به دلیل عقل بر دو مقدمه استوار است:

1. عدم وجود اهمال در حکم عقل.
2. تبعیت حکم شرع برای حکم عقل.

مرحوم خوئی مقدمۀ دوم را نپذیرفتند و فرمودند ممکن است مناط حکم عقل زائل شده و به تبع آن عقل حکم نکند و لکن حکم شرع ولو به مناط دیگری هنوز باقی باشد.

در پاسخ به فرمایش مرحوم خوئی به این نکته اشاره شد که گاهی تعدد مناط، موجب تعدد حکم می شود و این از قبیل استصحاب کلی قسم ثالث است.

در این جلسه به استدراکی در مورد پاسخ مذکور اشاره شده و همچنین به تکمیل بحث سابق در جریان استصحاب در شبهات حکمیه اشاره می شود و در نهایت بحث جریان استصحاب در شک در مقتضی آغاز خواهد شد.

# جریان استصحاب در احکام شرعی مستند به دلیل عقل

در جلسۀ قبل نسبت به کلام مرحوم خوئی این اشکال مطرح شد که با زوال مناط حکم عقل، اگر حکم شرع بخواهد با مناط دیگری باقی بماند احیانا شخص همان حکم نبوده و حکم دیگری خواهد بود؛ ولی به نظر می رسد این اشکال در ما نحن فیه وارد نباشد چون محتمل است که حکم شرعی به مناط خصوص مناط عقلی جعل نشده باشد بکله به مناطی جعل شده باشد که جامع بین مناط عقلی و غیر آن است به نحوی که با زوال مناط عقلی آن جامع هنوز احتمال بقا داشته و در این صورت شخص همان حکم باقی خواهد بود و حکم جدید تلقی نمی شود؛ ولی اگر ما چنین احتمالی را ندادیم یعنی احتمال دادیم که همزمان با زوال مناط عقلی، یک مناط جدید برای حکم شرع حادث شده و بالتبع حکم شرع باقی مانده باشد در این صورت بیانات سابق جریان داشته و این استصحاب از قبیل استصحاب کلی قسم ثالث است و جریان این استصحاب وابسته به بحثهای استصحاب کلی قسم ثالث است.

مرحوم حائری در مبانی الاحکام مثالهایی می زنند[[1]](#footnote-1) و که یکی از این مثالها عبارت است از مثال بحث ما که با زوال مناط عقلی احتمال می دهیم مناط جدیدی حادث شده باشد که منشأ بقای حکم شرعی باشد و ایشان استصحاب را در آن جاری می دانند؛ البته مرحوم حائری استصحاب کلی قسم ثالث را می پذیرند لذا طبق مبنای ایشان اشکالی به ایشان وارد نخواهد بود ولی بهر حال اگر جریان استصحاب کلی قسم ثالث را نپذیریم جریان استصحاب در مثال مذکور دچار اشکال خواهد بود.

## استصحاب احکام عدمی عقلی

تا به اینجا بحث در استصحاب احکام ایجابی عقلی بود اما در احکام سلبی و عدمی عقلی، مطلب به نحو دیگریست؛ به عنوان مثال عقل درک می کند که صبی غیر ممیز قابلیت تکلیف نداشته و نمی تواند مکلف به حج باشد حال شک می کنیم بعد از حصول تمییز و بلوغ و عقل ایا استطاعت برای او حاصل شده یا نه و فرض کنید در ناحیۀ خود استطاعت استصحاب جاری نشود آیا می توان عدم تکلیف به مناط عدم تمییز را برای بعد از تحقق تمیبز و بلوغ و عقل استصحاب کرد؟ به نظر می رسد چنین استصحابی جاری نیست چون عدم تلکیفی که به مناط عدم تمییز است دیگر باقی نیست و اگر هم الآن تکلیف نباشد به مناط دیگری بوده و این دو عدم با یکدیگر متفاوت اند و این استصحاب از قبیل کلی قسم ثالث بوده لذا بیان مرحوم خوئی در عدمیات جریان نخواهد داشت.

عمده این است که آیا آن حکم شرعی ای که می خواهیم استصحاب کنیم به نظر عرف، موضوع و محمولش همان موضوع و محمول است یا متفاوت است که احیانا در برخی موارد ممکن است متعدد تلقی شود.

# تکمیل بحث جریان استصحاب در شبهات حکمیه

در جلسات سابق به نقل از حاج آقای والد اشکالی نسبت به جریان استصحاب در شبهات حکمیه مطرح شد؛ اشکال این بود که لازمۀ اطلاق افرادی و احوالی دلیل استصحاب این است که استصحاب در شبهات حکمیه قبل الفحص نیز جاری باشد و حال آن که چنین چیزی قابل التزام نبوده و در نتیجه باید از یکی از دو اطلاق رفع ید شود و این گونه نیست که رفع ید از اطلاق احوالی رجحان داشته باشد.

برخی دوستان به نقل از برخی اساتید پاسخی را نسبت به اشکال حاج اقای والد مطرح کردند به این که وضوح عدم جریان استصحاب در شبهات حکمیه قبل الفحص به منزلۀ قرینه لبی متصل کلام است لذا بیان حاج آقای والد تمام نخواهد بود.

به نظر می رسد پاسخ مذکور ناتمام است چون ما می دانیم در شبهات حکمیه قبل الفحص استصحاب جاری نمی شود و این علم ما به عدم جریان استصحاب، همانطور که می تواند قیدی برای اطلاق احوالی باشد، می تواند قیدی برای اطلاق افرادی نیز باشد حال به چه دلیل این قید را مختص اطلاق احوالی بدانیم چون می دانیم این که دلیل هم اطلاق احوالی داشته باشد و هم اطلاق افرادی داشته باشد درست نیست ولی علم ما تعیین نمی کند که کدامیک از دو اطلاق اراده نشده بنابراین بیان حاج اقا مبتنی بر این نیست که علم به قید را مخصص منفصل بگیریم بلکه اگر متصل هم که باشد همین اشکال وارد می شود.

برای روشن تر شدن مطلب بحث را به شکل دیگری مطرح می کنم تا وجدانا بحث معلوم شود؛ اگر در جایی به عدم اشتراط فحص در جریان استصحاب در دلیل استصحاب تصریح شده بود مثلا به این تعبیر «من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه من دون الفحص» چون ما می دانیم در شبهات حکمیه فحص لازم است یک احتمال این است که بگوئیم این دلیل مربوط به شبهات موضوعه است و یک احتمال این است که شبهات موضوعیه را با قید من دون الفحص می گیرد و شبهات حکمیه را مع الفحص می گیرد و دیگر قید من دون الفحص به آن ربطی ندارد.

آیا واقعا دلیل چنین ظهوری دارد؛ به نظر می رسد اگر ظهور نداشته باشد در این که فقط ناظر شبهات موضوعیه است ظهور در عمومیت ندارد؛ البته این را قبول داریم که مثال اینجا به دلیل تصریح به عدم لزوم فحص، ظهورش در اطلاق احوالی اقوی است و مقید اطلاق افرادی می شود با این همه به نظر می رسد اگر ما فرض کردیم اطلاق افرادی ظهور دلیل است و اطلاق احوالی هم ظهور دلیل است این که کدامیک از این دو ظهور کنار گذاشته شود خیلی واضح نیست و این که حاج اقا در بحث قاعده طهارت اشاره کردند که ظهور روایت در اطلاق احوالی قوی است و همین قوت باعث می شود شمولش نسبت به حالتی که شهبه حکمیه است دچار اشکال شود لذا یا ظهور در شبهات موضوعیه دارد یا لا اقل اجمال دارند و شاید در امثال صحیحه ثانیه که عدم لزوم فحص در آن مطرح شده بیشتر ظهور در اختصاص داشته باشد ولی در ادله ای که این قید عدم فحص از اطلاق استفاده می شود مجمل است.

# تفصیل بین شک در مقتضی و شک در رافع

بحث بعدی در اینجا این بحث است که ایا استصحاب به موارد احراز مقتضی بقا اختصاص دارد یا در موارد شک در مقتضی هم استصحاب جاریست.

مرحوم صدر در این جا می فرماید مرحوم شیخ این تفصیل را مطرح فرموده است.[[2]](#footnote-2) در مورد این تفصیل اقایان معمولا یک سری بحثهای مقدماتی کردند که مراد از مقتضی و رافع چیست که ما وارد تفصیل آن نمی شویم چون به نظر ما اصل تفصیل ناتمام است؛ ما صرفا یک بیان اجمالی از مقتضی و رافع ارائه می دهیم که بتوانیم بحث را دنبال کنیم.

## مراد از مقتضی و رافع

در جایی که گفته می شود مقتضی موجود است و شک در رافع داریم، معنایش این است که اگر عامل خارجی نباشد آن شیأ خودبخود باقی خواهد ماند مثلا یک جوان خودبخود زنده می ماند و اگر عامل خارجی مثل زلزله و تصادف و ... نباشد نمی میرد ولی اگر پیر باشد خودبخود در عمود زمان مرگ او فرا می رسد؛ و در شرعیات نیز وضو اگر رافعی نباشد خودبخود موجود است؛ مثال شک در مقتضی که در کلام شهید صدر نیامده ازدواج موقت است در مقابل ازدواح دائم؛ اگر شک کردیم که عقد موقتی که خوانده شده دو ساعته است یا سه ساعته در صورت دو ساعته بودن در ساعت سوم خودبخود مرتفع می شود و دیگر مقتضی بقا ندارد ولی در دائم برای این که زوجیت مرتفع شود نیاز به رافع و مزیل دارد و امثال طلاق است که باعث زوال زوجیت می شود و زوجیت دائمه بدون این عوامل خارجی باقی می ماند.

### بیان اول برای تفصیل بین شک در مقتضی و رافع

حال به چه بیانی بین این دو نوع شک، تفصیل قائل شده اند؟

بیان اولی که مطرح شده این است که در استصحاب یقین و شک باید به یک شیء تعلق گیرد و این به معنای حقیقی اش یعنی متیقن و مشکوک از تمام جهات واحد باشد هم از جهت غیر زمان و هم از جهت زمان که این امکان ندارد و محال است یک شیء واحد از جمیع حهات هم متعلق شک باشد و هم یقین.

پس این که متیقن و مشکوک واحد باشد نیازمند به یک تسامح است به این صورت که علم به وجود مقتضی تنزیلا و ادعاءا علم به مقتضا دانسته می شود و این یعنی ادعاءا و تنزیلا اتحاد متیقن و مشکوک را قائل خواهیم شد.

مرحوم صدر به تفصیل وارد بحث از این تقریب می شوند به این که اولا معنای این تقریب این است که فرد حقیقی و اصلی ادله استصحاب را قاعده یقین بدانیم و استصحاب را فرد تنزیلی بدانیم چون در قاعده یقین، حقیقتا متیقن و مکشوک از تمام جهات یکی اند ولی برای تصحیح فردیت استصحاب باید علم به مقتضی و مقتضا ادعاءا و تنزیلا یکی بدانیم و در نتیجه استصحاب می شود فرد تنزیلی ادله و این خلف فرض ماست که از ادله استصحاب تنها استصحاب را استفاده کردیم و قاعدۀ یقین را مستفاد از این ادله ندانستیم.

مرحوم صدر نکاتی بیان می کنند ولی عمدتا بر این نکته تکیه می کنند که الآن به آن اشاره نموده و تفصسیلش را در اینده مطرح خواهیم کرد؛ شهید صدر می فرماید اصل مطلب این است که ما دلیلی ندارم که متیقن و مشکوک از همه جهات باید مثل هم باشد؛ آن ادله ای که وحدت متیقن و مشکوک را اقتضا می کند از غیر حیث زمان اقتضای وحدت دارد و از آن ادله وحدت مطلقه حتی از حیث زمان استفاده نمی شود تا بخواهیم برای تصویر وحدت مطلقه به این بیانات متوسل شویم که علم به مقتضی علم به مقتضاست.[[3]](#footnote-3)

ادامه بحث در جلسات آینده دنبال می شود.

1. مبانى الأحكام في أصول شرائع الإسلام، ج‏3، ص: 59 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 227 [↑](#footnote-ref-2)
3. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 228 [↑](#footnote-ref-3)